

از وی بر سید ندی که هیچ خوردی و چون بر روی آمد که تشییع کردی که چیزی نک  
 کجا بود و هیچ خوردی روزی سه باره و بیایند نه برود نعمت فراوان از هر طبعی  
 وی نه بود بعد از آنکه دیوانه چنانکه خواست خورد شمشیر بر کشید که دیگر بخون  
 دیوانه از ترس شمشیر آن مقدار دیگر که امکان داشت خورد و گفتا که می کشی  
 بکش که دیگر نمی خوردن ندارد چون دیوانه بدون رفت از وی بر سید ندی هیچ  
 خوردی گفت نعمت فراوان بود اما از ترس شمشیر چیزی نخواست خورد در تاریخ  
 سنه ثلثین و ثمانیا به پادشاه وقت بلاد جامع هر همة شخصی نمی خورد چنان حال  
 شد که وی را در لنگر سید قاسم سره خانه مقفل بوده بنوعم آنکه مکمل بود و  
 بود از شهر عامه خواستند بجا بیایند و بر او رفت و از آنجا مراجعت کرد و در  
 جامه منوط شده و در سنه سبع و ثلثین و ثمانیا از دنیا رفت و قبر وی در  
 رجب الله **حکیم سنای نوری قدس الله تعالی سره** کینت و نام وی ابوالمجد **عبد**  
 این آده است وی با پدرش شیخ رضی الدین علی الاکبر است عم بوده اند از اکابر  
 شعر آطایه صوفیه است و سخنان و بیباکانه در مصنفات خود آورده  
 و کتاب حدیقه الحقیقه نکال وی در شعر و بیان از لائق و موافقان با با سعید  
 دلیل قاطع و بهر آن ساطع است از میدان خواجه یوسف همداستان و سبب  
 وی آن بود که سلطان محمود سبکدین در فضل زمستان بعزیمت که بعضی  
 از دیوانگان در غریب پروان آمد بود و سنایی در ملیح وی قصید گفته و بهر

که بعضی در ساند بد کلخی سید که یکی از سخن و بان اندک تکلیف پروان  
 رفته که شهسود بود بلای خوارزمر که پیوسته لای شراب خوردی در لنگر بود آوری  
 از وی شنیده که با ساقی خود گفت برکن قلیجی کوری محمود سبکدین  
 تا بخورد ساقی گفت محمود سردی عالیت و پادشاه اسلام گفت پس زدی  
 ناخشنود است آنچه در زینت حکم وی در آمده در زینت ضابطه و دیده و میروند تا  
 دیگر یکدیگر قح کرت و بخورد با زلفش بر کن قدحی دیگر کوری سنایی شاعر  
 ساقی گفت سنایی سردی فاضل و لطیف طبع است گفت اگر لطیف طبع بودی که  
 مشغول بودی که و بیایک آمدی که بیخود در کجا غد نوشته که هیچ کار بودی  
 ایله و میماند که و بر برای چه کار آورده اند سنایی چون آوا شنید حال روی و غیر  
 شد و از نیش آن لای خوار از مسنی عقلان هشیار شد و پای در راه بها  
 و سلوک مشغول شد در سخنان مولانا جلال الدین رومی قدس الله تعالی سره  
 مدکور است که خواجه حکیم سنایی در زوقی که مختصر بود در زینت از جزیی گفت  
 حاضران گوش بش دهانش بردند این بیت میخواند **سعد** باز کشم ز لای  
 گفتم زاکه نیست **د** در سخن معنی و در معنی سخن **د** عزیزی این باشی گفت  
 عجیب جالب است که در وقت باز گفتن از سخن نیز بسخن مشغول بوده است وی همواره  
 مزوی و منقطع می بود و از محالطت اهل دنیا معرض یکی از ارباب جاه و جلال  
 غریبت آن بود که ملازمت و زیارت وی در روز شنبه مکه میسر و وی در آنجا